

حدیث روز:
از امام حسن (ع)سؤال شد:خواری چیست؟ فرمود:هراس از راستی و اظهار حقیقت.

واحه:
چوبخت نیست که شایسته وصال تو باشم به صبر گوشم و خرسند با خیال تو باشم

اوقات شرعی:
اذان ظهر: ۱۲/۱۸ غروب آفتاب: ۱۷/۳۴
اذان مغرب: ۱۷/۵۴ نیمه شب شرعی: ۲۳/۳۵
اذان صبح (فردا): ۵/۳۶ طلوع خورشید(فردا): ۷/۲۰

خواستگاری در کویر

حامد عسکری – دانشگاه ها تعطیل شده بود. خورده بودیم به انقلاب فرهنگی. توی مسجد خبر پیچید که جهادسازندگی نیرو می گیرد. از یکبار ی خیلی بهتر بود. رفتم اسم نوشتم. قرار شد برویم توی روستاها به روستای ها کمک کنیم. خانه و مسجد و حمام و سرویس بهداشتی بسازیم. هم فال بود هم تماشا. همان جا بود که دیدمش. او هم آمده بود برای جهادسازندگی. توی خانه بهداشت مشغول بود. بیمار و مراجع خاصی نداشت الا کبری؛ دختر ۱۱ ساله که پایش با زغال سنگ توی کرسی سوخته بود و مدام چرک می کرد و هر روز می آمد و زخمش را می شست و ضد عفونی می کرد و گاز وازلین می گذاشت و بانداژ می کرد. برایم مهم شده بود.

سکو تش، قدرت ش و بیان محکم کلمه هایش از او دختری ساخته بود که می شد به این فکر کرد بالی باشد برایت برای ادامه زندگی. بچه های مسجد یک وانت کتاب آورده بودند. یک کمد رنگ و رو رفته خالی هم گوشه شستبان مسجد بود.

رنگش کردیم و شد خانه کتاب ها یا همان کتابخانه. عصر ها کار ها که تمام می شد بعد از نماز مغرب می نشستیم به دور خوانی کتاب ها و حرف زدن راجع به آنها. اولش جمع مان مردانه و خودمانی بود.



بعد فهمیدم دخترهای جهادی هم پشت پرده می نشستند و به بحث هایمان گوش می کردند. بعد که فهمیدیم بعد از نماز پرده وسط مسجد را بالا می زدیم و دخترها هم توی بحث شرکت می کردند. آن روز سر بحث تشیع صفوی شریعتی با صمد بخشش شد. صمد یک مقداری تفکرات چپی داشت. خیلی جدی و محکم و منطقی صمد را شست و پهن کرد روی بند رخت. دو سه روز بعدش صمد بهانه ای تراشید و از روستا رفت و دیگر هیچ وقت ندیدیمش...

دروغ چرا. دیگر خواب راحت نداشتیم. همیشه سعی می کردم یک جوری بهانه ای بتراشم و دور و بر بهاداری سر کی بکشم و ببینمش. به هیچ وجه احساس گناه نداشتم. عاشقش شده بودم و این توی هیچ مکتب و ایده و ایسمی گناه نبود.

از بلا تکلیفی خسته شده بودم. دل را یک دله کردم. آن شب را نخواستیم و تا صبح حرف های مهم توی کلام را جمع کردم و پراش نوشتم. نوشتم که برای پرواز پال می خواهم. نوشتم می بینمش ضربان قلبم بالا می رود. نوشتم. دوستش دارم. کتاب کویر شریعتی را برداشتم. نامه را تا کردم گذاشتم لای کتاب و بردم و به بهانه ای رساندم دستش. سه شب خبری نبود. مسجد هم نیامد. رو ترش تر از همیشه جواب سلام را هم سنگین می داد. خراب کرده بودم.

خدا خدا می کردم جلوی جمع چیزی نگوید. من فقط دوستش داشتم. همین سکو تش داشت مرا می کشت. چند روز بعد آمد مسجد. کتاب را هم داد. کتاب را ورق زدم. تکه کاغذی تاشده و یک برگ درخت انجیر لای کتاب بود. با خط دخترانه ای نوشته بود: سلام... اگر مجنون دل شوریده ای داشت دل لیلی از آن شوریده تر بی... با خانواده ام صحبت کنید. تلفن: ۲۲۴۴ آدرس: خیابان مهدیه، کوچه متحد، کاشی شماره ۲۰.

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیما ی جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤ ول: مهدی عرفاتی

شایه۳۵ISSN۱۷۳۷۰۳۶۷۰

پایگاه اطلاع رسانی:

www.jamejamdaily.ir

پست الکترونیکی:

info@jamejamdaily.ir

چهارشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۹۹ | ۲۰ جمادی الثانی ۱۴۴۲ | صفحه ۱۵۱ سال بیست و یکم - شماره ۵۸۷۰ | استان تهران و البرز، ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان ها، ۱۵۰۰ تومان | Wednesday - February 3, 2021

وضعیت آب و هوای امروز

تهران ☀️ / ☁️ ۱۵ / ۴	ایلام ☀️ / ☁️ ۱۷ / ۵	اراک ☀️ / ☁️ ۱۶ / -۵	بوشهر ☀️ / ☁️ ۲۱ / ۱۳	تبریز ☁️ / ☁️ ۸ / -۳	سنندج ☁️ / ☁️ ۱۶ / ۰	ساری ☀️ / ☁️ ۱۷ / ۴	یزد ☀️ / ☀️ ۲۰ / ۴
-----------------------------------	-----------------------------------	-----------------------------------	------------------------------------	-----------------------------------	-----------------------------------	----------------------------------	---------------------------------



روزهای انقلاب به روایت احمد عربانی، کاریکاتورست

قبل انقلاب، یک کتاب هم نمی توانستیم بخوانیم

سبک و سیاتی دارد و به چه راهی می رود.

ماموریت شاه برای وطن

عربانی درباره کاریکاتورهای معروفی که در روزهای انقلاب کشیده و در روزنامه های اطلاعات و کیهان منتشر شده، می گوید: شاه کتابی نوشته بود به نام «ماموریت برای وطن». براساس نام این کتاب یک کاریکاتور کشیدم که شاه را با تفنگی در دست نشان می داد که در حال فشنگ گذاری داخل آن بود. روبه رویش هم درختی بود که روی شاخه آن صفحه نشانه گیری آویزان شده بود و روی آن نوشته شده بود وطن... یک کاریکاتور دیگر هم با توجه به گرایش های ملی گرایان کشیدم؛ سوسماری را نشان می داد که یک چوب بزرگ داخل دهان او بود و دو فکش را از هم دور کرده بود و روی چوب نوشته شده بود: نهضت ملی! بعد از رفتن شاه هم یک کاریکاتور از کارتر کشیدم که کیهان منتشر کرد.

بهترین سال

سال ۵۴ نمایشگاهی از کاریکاتورهایم را در تالار نقش برپا کردم. همه شان بدون شرح بود. یکی از آنها تصویر یک دست بود که گلوبی را فشار می داد. اما صاحب آن گلو داشت دست را می بوسید. خبرنگار کیهان آمد و با من مصاحبه کرد و کتا رگفت وگو، این کارتون را هم چاپ کرد. در چاپ اول بود اما برای چاپ دوم حذفش کرده بودند و جایش خالی بود. یک بار هم یک کارتون کشیدم برای خبرنگارانی که معناد بودند! قلم را به شکل وافور کشیدم و این هم در چاپ دوم حذف شد. اما برای ما که در جریان انقلاب بودیم بهترین سال بعد از پیروزی انقلاب سال ۵۸ بود. من اسم سال ۵۸ را گذاشتم نقل و نبات! از سال ۵۹ ما معادلات عوض شد. یک کاریکاتور کشیدم؛ سببی که به چهار برش تقسیم شده بود و اسمش را گذاشتم: تفرقه...



کرد. آن سال ها، قبل از چاپ مطلب یا عکس آن را نمی دیدند که سانسورش کنند. نشریه که چاپ می شد اگر موردی داشت، نشریه را از کل دک ها که و دیگر جاها جمع می کردند. تعطیلی توفیق به همین خاطر بود. تا قبل ۲۸ مرداد سال ۳۲ این مجله چاپ می شد بعد می خوانند اگر نکته ای بود به آنها تذکر می دادند. آن زمان کاریکاتور شاه و ثریا را هم می کشیدند و مصدق را. بعد از کودتا اما دیگر نگذاشتند توفیق منتشر شود. پنج سال درنایم د زمانی که منتشر شد هم خیلی روی آن حساس بودند. ساواک یک آدم داشت به نام

محرم علی خان که سانسورچی مطبوعات بود. او بود که می گفت کدام مطلب یا عکس یا کارتون ضداشه است. همه مطبوعات را می خواند و آدم ها را می شناخت و دستش بود که هر نشریه ای چه

که می کشیدم در روزنامه اطلاعات یا کیهان چاپ می شد، آنهایی هم که غیر قابل انتشار بود را به در و دیوار دانشگاه می چسباندیم یا روی میله های حفاظ دور دانشگاه.

سانسور و محرم علی خان

قبل از پیروزی انقلاب دولت برای مطبوعات اسانسمه ای نوشته بود و اما و اگرها و خطوط قرمز را مشخص کرده بود. نباید از این خطوط بیرون می زدیم. به دربار و درباریان نباید نزدیک هم حرف می زدند و عقایدشان را می گفتند. خیلی خوب یکدیگر را تحمل می کردیم و عقاید را به چالش می کشیدیم اما منکر نمی شدیم یا تصمیم نمی گرفتیم فرد را عوض کنیم. هدف یکی بود؛ انقلاب باید پیروزی می شد. بعضی از کاریکاتورهایی

۳۵میلیون خمینی در خیابان های ایران

انقلاب های بسیاری در دنیا اتفاق افتاده اند. شاید از وقتی بشر فهمید می تواند علیه رژیم حاکم بشورد و حق خودش را بگیرد یا طرح دیگری براندازد و خودش انتخاب کند چه کسی باید بر او حکومت کند، سنگ بنای انقلاب های مختلف هم گذاشته شد.

در همین دوپست، سیصد سال اخیر هم انقلاب های مهم بسیاری در جهان رخ داده مثل انقلاب شوروی یا انقلاب فرانسه اما انقلاب ایران در سال ۵۷ تفاوتی با انقلاب های دیگر هم عصر خودش داشت و این تفاوت در نامش هم پیداست. انقلاب اسلامی ایران. این صفت اسلامی تنها به دلیل این که رهبر این انقلاب یک شخصیت مذهبی بوده نیست. حتی فقط به دلیل این که مردم با شعارها و آرمان های خمینی را چهره سال معرفی کرد.

مذهبی و دینی به خیابان ها ریخته بودند هم نیست. بلکه تفاوت انقلاب اسلامی با دیگر شکل های انقلاب این است که در اسلام انقلاب از درون فرد آغاز می شود. این یک اصل در اسلام است که برای تغییر در اندازه های بزرگ باید تغییر را از درون خود شروع کرد.

امام خمینی در ایران یک مدل نفسانی برای تربیت خود ارائه کرد و مردم انقلابی ایران پیش از تغییر حکومت سعی کردند از درون انقلاب کرده و هر کدام شان به یک «خمینی» تبدیل شود. قاب روبه رو را دیوید بارت، عکاس خبری آمریکایی از روزهای انقلاب اسلامی برداشته است. آن روزها دیوید بارت برای مجله تایم عکاسی می کرد. همان مجله آمریکایی که امام خمینی را چهره سال معرفی کرد.



علیرضا رفتی - «اگر امام ضروری بدانند به عنوان شهردار امام خمینی و نه شهردار دولت، به سر کار خود باز خواهم گشت.» این بخشی از سخنان مهندس جواد شهرستانی، شهردار وقت تهران، پس از استعفا از سمتش در شهرداری تهران بود.

روزهای پس از ورود امام خمینی به ایران روزهای عجیبی بود. شاپور بختیار هنوز بالای سر حکومت

امروز در تاریخ:

🔖 امام خمینی طی حکمی به پیشنهاد شورای انقلاب، مهندس مهدی بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت کرد. 🔖 روحانیون خواستار آزادی همافران زندانی شدند. 🔖 آیتا... سیدمحمدباقر صدر با رسال نامهای از عراق برای حضرت امام، از مبارزات ملت ایران حمایت کرد.

حکمت ۳۲:
🔖 نیکوکار از کار نیکویش بهتر است و بدکار از کار بدش بدتر.

شوشال دمو کراشی

امید مهدی نژاد - برادری سگ زرد و شغال شریف امامی کارنامه پرپاری از خود بر جا گذاشت. دوره نخست وزیری او با کشتار ۱۷ شهرویر آغاز شد و با کشتار ۱۳ آبان به پایان رسید. پس از پایان کار شریف امامی، کابینه نظامی ا زهاری در روز ۱۴ آبان روی کار آمد. ا زهاری هم دوره ای محمدرضا پهلوی در دانشگاه نظام و از دوستان نزدیک او به شمار می رفت. او پیش از آن که نخست وزیر شود رئیس ستاد کل ارتش بود. همه این اختارات موجب شد مردم او را به برادری شاه قبول کنند و البته به همین جهت ادامه حکومتش را محال بدانند: «سگ زرد برادر شغال» ا زهاری حکومتش محاله، **خشم نوا**رها، اواسط آذر ماه بود. ا رتشد ا زهاری که برای ارائه گزارشی درباره اوضاع مملکت در مجلس سنا حاضر شده بود، طی تلفظی - که جا داشت مضحکه قرن لقب گیرد- گفت: «من به همراه همسرم دیشب به پشت بام رفتم و بادوربین شکاری پشت بام های دیگر را نگاه کردم و کسی را ندیدم که ا...! اکبر بگوید.» ا زهاری گفت که صداهای ا...! اکبر شبانه ای که هر شب در آسمان تهران می پیچد «صدای نوا ر است.» این هم جواب مردم: «ا زهاری بیچاره / ای سگ چارستاره / بازم بگو نواره / نوار که پا نداره / چشمانی تو خماره».

بی او نرو: ا رتشبد ا زهاری، یک هفته قبل از آن که شاه از ایران خارج شود، به بهانه معالجه ا ز کشور فرار کرد. البته اعلام شد او برای عمل «جراحی قلب» از ایران خارج شده. مردم برای بدرفه این دوست صمیمی شاه، که نه تنها نتوانست کمکی به او بکند، بلکه گریه هم به گره های پیشین اش اضافه کرد. آرزو کردند سفرش با همراهی دوست دیرینه اش، محمدرضا پهلوی انجام شود. آرزویی که چند روز بعد محقق شد:

«ا زهاری تنها نرو / شاه به همراه توست».

■ آش، نخود، خر، پالان و شاپور بختیار

شاپور بختیار که در ۲۶ شهریور در مصاحبه با لوموند گفته بود: «به جایی رسیده ام که دیگر امکان بازگشت وجود ندارد. آشتی با این رژیم امکان ناپذیر است. آنهایی که هنوز تمایل به آشتی دارند، باید بدانند که با این حمام خون جایی برای از بین بردن شکاف بین مخالفین و رژیم شاه باقی نمانده. ما همه مخالف حکومت نظامیانی هستیم که بی رحمانه شلیک می کنند و مردم بی گناه را می کشتند.... در روز نهم دی ماه به نخست وزیری همین رژیم منصوب شد و مردم این گونه به استقبال نخست وزیر جدیدشان رفتند:

«ما می گیم آش نمی خوایم، نخودش زیادی می شه / ما می گیم خر نمی خوایم، پالونش عوض می شه / ما می گیم شاه نمی خوایم، نخست وزیر عوض می شه / ما می گیم خر نمی خوایم، پالون خر عوض می شه

نه شاه می خوایم نه شاهپور / لعنت به هر چی مزدور».

■ تو باکی بی بخار:

بختیار که تلاش زیادی می کرد خودش را تاقه جداباقه نشان دهد و در این نمایش روی سوابق مبارزاتی اش مانم نورهای شدیدی می داد، در تلفظی تلویزیونی گفت: «مردم علیه کسانی هستند که رفته اند شعار می دهند. مردم مرا قبول دارند و اسم مرا نمی آورند.» همین کافی بود که وی از فردا به سوژه اصلی شعارهای مردمی تبدیل شود. مردم از سر تا پای شاپورخان را شستند و از طناب آویزان کردند. نه به اسمش رحم کردند و نه از اعتیادش به تریاک گذشتند: «با چاقوی خرکشی / به شیوه سگ کنی / ای بختیار الدنگ / آخر تو را می کشیم». «بختیار حبشی / حبشش بکش قوی شی / نخست وزیر نمی شی / برو دیگه برنگردی دور سرم بگردی». «بختیار، بختیار / برو حموم یخ بیار بختیار، بختیار / تریاکی بی بخار بختیار تریاکی / شوشال دمو کراشی».